

عمر ۴

تغییر توحیدی جهان به جای تفسیر مدرن جهان

ماهنامه فرهنگی - علمی و سیاسی عهد/ دانشگاه اصفهان
پیرامون فرهنگ توحیدی انقلاب اسلامی
سال دوم/ شماره چهارم/ مهر ۱۳۹۳ / ۸ صفحه
قیمت: ۲۰ تومان (انتخابی)



إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ
بِأَنَّهُمْ لِهَيِّئَةِ الْجَنَّةِ يَفْتَلُونَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ يَفْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعُذًّا عَلَيْهِمْ حَقًّا
فِي التَّوْبَةِ وَالْأَنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَ
مَنْ أَوْفَىٰ بَعْدَهُ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَشِرُوا
بِتَبْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَٰلِكَ هُوَ
الْقَوْرُ الْعَظِيمُ (توبه-۱۱۱)

آفات زیاد بر سر راه است. هر عضو ظاهر و باطن ما آفتها
دارد که هر یک جالبی است که اگر از آنها نگذریم به اول
قدم سلوک إلى الله نرسیدیم...

صحیفه امام جلد ۱۸ صفحه ۵۵۵

این نکته را باید در نظر داشت و توجه کرد که سلوک
سیاسی امیرالمؤمنین از سلوک معنوی و اخلاقی او جدا
نیست؛ سیاست امیرالمؤمنین هم، آمیخته‌ی با معنویت است،
آمیخته‌ی با اخلاق است، اصلاً منشأ گرفته‌ی از معنویت علی
و اخلاق اوست.

۱۳۸۸/۶/۲۰



ماهیت و اهداف انقلاب اسلامی

صفحه ۲

ماهیت سیر و سلوک

صفحه ۴

اهمیت ولایت

صفحه ۸

ماهیت تمدن غرب

صفحه ۶



تاریخ، آغاز عهدی جدید است، عهدی که روح فرهنگ را در کالبد تمدن می‌دمد. فرهنگ در تمدن، تجسم و ظهور می‌یابد. «عصر تجدد»، آغاز عهد جدیدی است که با روح اصالت بشر، تمدن غرب را بنا نهاد.

کالبد، بی روح وجود پیدا نمی‌کند و قوام نمی‌یابد لذا هر جا مظاهر یک تمدن وارد شود فرهنگی که روح جان‌بخش آن است نیز به همراه می‌آورد. تاریخ، فرهنگ و تمدن به یکدیگر پیوسته‌اند و تا عهد تجدد و عالم مدرنیته فضای تنفس و اندیشه‌ی مردمان نشود، فرهنگ مدرنیسم و تمدن مدرن به‌طور کامل محقق نمی‌گردد.

اما عهد غربی، تاریخ محتوم بشر نبوده است. اراده‌ی خالق و مبدأ هستی به حاکمیت تشریعی توحید و ظهور دین حق در تاریخ بشریت است. «لبیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون».

«انقلاب اسلامی»، تجدید عهدی دوباره در اعتقاد به ولایت الله در عالم هستی و تلاش برای حاکمیت تشریعی آن در حیات اجتماعی بشر است. جمله‌ی کائنات به وجود حیّ موجود و به قیومی او قائم‌اند. این عهد در هماهنگی با وحدت جاری در باطن عالم هستی، فرهنگ توحیدی را در عالم و بر آدم حاکم می‌کند و جامعه‌ی بشری را به سوی نور و رشد و عدل عالم وحدانیت رهنمون می‌سازد. مظاهر تمدنی این فرهنگ نیز در تطبیق با ملکوت عالم، سیر دهنده‌ی آدمی به سوی عالم توحید می‌شود.

مهری سراج

ماهیت و اهداف انقلاب اسلامی محسن نوروزی

به نام حبیب القلوب

بشر آمدند تا این بشر مخمر شده به فطرت الهی را از خواب غفلت و جهالت بیدار کرده و در کنار او و همراهی با او، او را به هو برسانند. لذا انبیاء و اولیاء الهی در حال ریختن بنا و چیدن بنایی دیگر از طریق منقلب ساختن قلوب بشر بودند. اقناع عقل ها به عنوان مقدمه منقلب ساختن بشر صورت می گرفت. لذا از این جهت است که امام امت چنین می فرمایند که: «اولین و مهم ترین کاری که پیش روی ما قرار دارد، تحول معنوی و روحی انسان هاست. ۱۳۷۰/۱۱/۱۴»

پس، از پیش عیان گردید که معنای انقلاب چیست و از چه زمانی جریان پیدا کرد و معلوم گردید که خود انقلاب هدف نیست، بلکه انقلاب به عنوان یک مرکب سالم و چالاک می خواهد بشر را به سر منزل مقصود برساند؛ نه اینکه بسان مرکبی چموش و بدسوار بخواند انسان را که محور همه عوالم هستی است، در منزلگاه سقوط و ضلالت قرار دهد. انقلاب آمده است تا انسان را با همه عالم هستی که «من الله» است هماهنگ کند و او را از هر آن چه بوی انانیت و نفسانیت و ماسوی الله می دهد، برهاند و معطر به عطر «الی الله» نماید و او را به زیباترین نقطه عالم که همان «عبدالله» است، برساند. عبدشدن در دو حوزه مطرح است که یکی مربوط به شخص توسست و دیگری مربوط به اجتماع. همانا که دومی بسیار و بسیار مهم تر از اولی است. اما سوال این است که آیا تو قائل به وجود خدا هستی؟ کدامین خدا؟ خدای رنسانس یا خدای انقلاب اسلامی؟ خدای غرب یا خدای ایران؟ آیا خدا که خالق مطلق است می تواند برای رشد ابعاد فردی تو نظر داشته باشد اما برای رشد ابعادی اجتماعی تو هیچ؟ آیا قلوب بشر چنین خدایی را می پذیرند؟ آیا خدایی که در ابعاد اجتماعی بی تفاوت و بی نظر است قابل پذیرش است؟

ای عزیز این را بدان که تو در مسائل اجتماعی به هر نحو عابد هستی و امروز تو، عبد سیاست مدرن، مدیریت مدرن، اقتصاد مدرن و ... هستی و چاره ای جز عبودیت نداری چرا که قادر نیستی به چیزی عمل نکنی و همانا بی فعلی تو همان عمل توسست. امروز تو به هر آن چه که غرب فارق فاصل از الله برای تو به عنوان هدیه آورده، عمل می نمایی و در فضای بی ربی تنفس می کنی. پس ای عزیز کمی فکر کن و بنگر که تو خواهان عبدالله هستی یا عبدالغرب؟

برای بررسی ماهیت انقلاب اسلامی و سخن راندن از آن باید بسیاری از مفاهیم از قبیل معنای انقلاب، اهداف انقلاب اسلامی، نقطه آغاز این انقلاب و ... به همراه آن بیان شود تا چرایی انقلاب اسلامی در کنار چپستی، بیان کننده سمت و سو و جهت حرکت انفسی انقلاب باشد.

در باب انقلاب باید گفت که انقلاب، حرکت و توجه عقل ها و قلب هاست از یک نقطه به نقطه ای دیگر. در واقع این بدان معناست که در یک انقلاب منظرها و قله نگاهها و نظرها تغییر می کند و متوجه نقطه ای مطلوب تر از پیش می گردد. البته این مهم است که این چارچوب با چه جهان بینی و با چه ابعاد تفکری تغییر می کند چرا که ممکن است در حقیقت آن چارچوب و آن بنا اساسا تغییری نکرده باشد و فقط برداشت و تلقی دیگری از همان چارچوب مدنظر باشد و در واقع بشر از دامی به دامی دیگر و از چاه به چاله یا از چاله به چاهی دیگر افتاده باشد.

بنابراین «انقلاب یعنی دگرگونی بنیادی. البته این دگرگونی بنیادی در اغلب موارد بدون چالش های دشوار و بدون زور آزمایی، امکان پذیر نیست؛ اما معنایش این نیست که در انقلاب حتما بایستی اغتشاش و شورش و امثال این ها باشد. ... هر شورش و هر اغتشاش و هر تهییج عام و توده ای هم معنایش انقلاب نیست؛ هر تحولی هم معنایش انقلاب نیست؛ انقلاب آنجایی است که پایه های غلطی برجیده می شود و پایه های درستی به جای آن گذاشته می شود. ۱۳۷۹/۹/۱۲».

در حقیقت انقلاب آن جاست که نظرها به سمت الله و آرمان های الهی سوق پیدا کند چرا که او خالق مطلق می باشد و این خالق مطلق است که مسیر رشد و کمال را می داند و خود رهنما و راهبر است تا رسیدن به قله مطلوب.

اما نقطه آغازین انقلاب اسلامی کجاست و انقلاب از چه زمانی جریان و سیلان پیدا کرد؟ انقلاب اسلامی زمانی حرکتش را آغاز کرد که بشر عام با خطای خویش از منزلگاهش هبوط پیدا کرد و آمد تا با محقق نمودن و بالفعل کردن همه ظرفیت ها انسان، دوباره او را به جایگاه خویش بازگرداند. این انقلاب از زمان حضرت آدم آغاز شد و همه انبیاء و اولیاء الهی در طول تاریخ

ماهیت سیر و سلوک

احساس نمی‌شدند و حتی به عنوان درد بدن‌ها نظر نمی‌شد!

اگر انسان به درد دنیا پرستی و هواخواهی مبتلا شد محبت دنیا قلب او را فرا گرفته و از غیر دنیا بیزار می‌شود و در نتیجه قلب و روح او فاسد خواهد شد.

برای رهایی از این دردها و الم‌های ناپیدا که در زوایای مختلف وجود آدمی سکنی گزیده‌اند باید پای صدق و طلب در راه شریعت، طریقت و حقیقت زد و از او خواستار رسیدن به او و هدایت بود، که اگر کسی از روی صدق و صفا قدم در راه نهد و از صمیم دل هدایت خود را از خدای خود طلب نماید موفق به هدایت خواهد شد اگر چه در امر توحید نیز شک داشته باشد!



حال سؤال می‌پرسیم که لزوم پرداختن به سیر و سلوک و پای طلب در راه نهادن چیست؟

این سؤال به سؤال در مورد زندگی بازمی‌گردد! چرا خلق شدیم؟ چرا زندگی می‌کنیم؟ و...
جواب تمامی سؤالات را باید در «عشق» جست‌وجو کرد!

عشق به خلقت انسان و شناخت او.
«حُبُّ آنْ أَعْرِفُ»؛ دوست داشتن شناخته شوم، انسان را خلق کردم.
انسان جلوه تمام نمای خداوند است، آینه‌ی تمام نمای اوست...

بشر مادی در بیداء ظلمت و مادیت زندگی می‌کند و در دریای بیکران شهوات و کثرات غوطه می‌زند، هر آن موجی از علائق و وابستگی‌های مادی او را به طرفی پرتاب می‌کند، هنوز از لطامات و صدمات آن موج به حال نیامده موجی سهمگین‌تر و دهشت‌انگیز تر که از علاقه به مال و ثروت و زن و فرزند سرچشمه می‌گیرد سیلی‌های متوالی به صورت او نواخته و او را در این دریای عمیق فرومی‌برد، به طوری که ناله و فریادش در میان نهیب امواج ناپدید می‌گردد.

در این میان فقط گه گاهی یک نسیم جانبخش و روح‌افزا به نام جذبیه او را نوازش می‌دهد و چنین می‌یابد که این نسیم مهرانگیز او را به جانبی می‌کشد و به مقصدی سوق می‌دهد.

«وَإِنْ لَرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ الْاَفْتَعَرَضُوا لَهَا وَلَا تُعَرَضُونَهَا»

«بدانید و آگاه باشید که پروردگارتان را در ایام روزگار شما نسیم‌هایی است، هان بکوشید که خود را در معرض آن‌ها قرار دهید و از آن‌ها روی نگردانید»

در این موقع سالک به سوی خدا جانی گرفته و از تأثیر همان جذبیه الهی تصمیم می‌گیرد که از عالم کثرات عبور کند و به هر ترتیب که میسر است بار سفر بریندد و از این غوغای پر دغدغه و پر درد خود را خلاص کند، این سفر را در عرف و اصطلاح عرفا «سیر و سلوک» می‌نامند.

«سلوک» یعنی پیمودن راه و «سیر» یعنی تماشای آثار و خصوصیات منازل و مراحل در بین راه.

سیر و سلوک به معنی حرکت انفسی از دار طبیعت به سوی حق و الهی شدن تمام قوا و مملکت وجودی انسان است، بیدار شدن از خواب غفلت و قدم برداشتن به سوی «او» است. قدمی که سبب بیداری درونی و آشکار شدن دردهایی می‌شود که



حکومتی وجود نداشته باشد که مجری احکام الهی باشد شریعت بر زمین مانده و دستورات الهی به معنی واقعی کلمه پیاده نمی‌شوند، هرچند ممکن است در بعضی بخش‌ها احکام اسلامی اجرا شوند ولی این هدف و غایت از برانگیختن رسل نیست. باید تمام جامعه الهی شود، باید نظام تعلیم و تربیت، انسان کامل تحویل جامعه دهد نه اینکه بخواهیم الهی بودن را به نظام آموزشی منگنه کنیم. باید نظام اقتصادی، عین عدل و عدالت باشد نه اینکه عدالت به نظام اقتصادی سنجاق شود.

باید تمام نظامات تماماً عین حق باشند تا افراد در مسیر هدایت قرار گیرند و تا در ملک دنیا هستند از ملک دنیا مفارقت جسته و الهی شوند.

با بهره مندی از:

رساله لب اللباب، علامه محمد حسین طهرانی

ولی این گوهر گران‌بها یعنی انسان با غوطه‌ور شدن در عالم ماده از جایگاه اصلی خود فاصله گرفته و دور شده. به خصوص در زمان فعلی که تمدن غرب بر تمام وجوه زندگی انسان سیطره پیدا کرده، شناخت خود و رهسپار شدن به سوی حضرت محبوب دور از نظر می‌نماید.

اما انسان به معنی شریف لفظ دیوانه است و دیوانه‌وار به دنبال مطلوب و محبوب خود می‌گردد، اما گاهی در پیچا پیچ این دنیای مادی، در شناخت مطلوب اشتباه کرده و راه آسمان دل را گم می‌کند.

لذا انسان برای رسیدن به مطلوب حقیقی و طی کردن «قوس صعود» باید در زیر سایه شریعت در جهت برطرف کردن فاصله‌ها و حجاب‌ها بین خود و محبوب به مجاهده برخیزد و دست از طلب ندارد تا کام دل برآید.

هدف تمام انبیا نیز تربیت انسان و اعتلای وجود او بوده، چراکه انسان با ورود به دار فرقت دنیا و تعلق گرفتن روح به بدن گرفتار تیرگی‌های دنیا و افکار و عقاید باطله می‌شود و در پس حجاب‌ها قرار می‌گیرد، اینجاست که انسان باید با کنار زدن این غبارها و تیرگی‌ها از نفس و روح خویش، به سوی خدا حرکت کند و آینه‌ی تمام نمای او گردد.

لازم به ذکر است که سیر و سلوک و تهذیب نفس مختص به قشر یا گروه خاصی نیست و همه افراد جامعه باید در راه رسیدن به او قرار گیرند- که البته راه‌های رسیدن به او به عدد نفوس است، جامعه باید سالک باشد و به سوی حق سیر کند، که تنها در این صورت است که هدف انبیا محقق خواهد شد.

برای سلوک جامعه‌الی الحق نیاز به نظام، دولت و حکومت اسلامی است، چراکه تا



ماهیت تمدن غرب

از پرستش خدایان تا ستایش خود

رضا رهبر

الحاد زده غرب دانست. این امر تا بدانجا پیش رفت که سه قرن بعد از ظهور حضرت مسیح، کنستانتین دوم، امپراطور وقت روم، آیین مسیحیت را به عنوان دین رسمی خود اعلام نمود و این آیین به قویترین مذهب در امپراطوری روم تبدیل گردید. البته در کنار این امر، همچنان افکار پاگانسی به خصوص در بخش یونانی اروپا رواج داشته است. این مسئله در کنار فعالیت هایی که یهودیان در استحاله و تحریف فرهنگ و دین مسیحیت در اروپا و نیز تاثیر گذاری بر فرمانروایان امپراطوری های بزرگ غرب (و حتی شرق) انجام می دادند، تا اواخر قرون وسطی ادامه داشته است.

اما آنچه که می توان آن را تحول بنیادین یا حتی به نوعی تکامل در ماهیت تمدن غرب به مفهوم نوین آن دانست، دوره نوزایی یا رنسانس بود که از حدود قرون ۱۴ تا ۱۶ میلادی آغاز و به طور گسترده ای سراسر اروپا را فرا گرفت. در این زمان، متفکرین و فلاسفه ای ظهور کردند که با الهام از میراث اصیل یونان و روم باستان، دیدگاهی نو نسبت به جهان و انسان مطرح نمودند. البته صحبت در باب علل شکل گیری رنسانس، بررسی های عمیق و ژرف اندیشانه ای را می طلبد اما تعالیم تحریف شده و متحجرانه مسیحیت و سیطره مطلق و غیرمنطقی کلیسای قرون وسطا بر افکار و زندگی مردمان اروپا را می توان یکی از مهمترین عوامل در انقلاب اندیشمندان اروپایی در حوزه تفکر دانست؛ تا جایی که رنه دکارت، ریاضیدان و فیلسوف فرانسوی قرن شانزدهم میلادی در واکنش به تعالیم کلیسا، عقل بشر را به جای کتاب مقدس و سنت پاپ و کلیسا قرار داد. البته در کنار این امر باید ریشه تاریخی تفکر یونان و روم باستان در اروپا، فعالیت های مرموز یهودیان و نفوذ تفکرات تحریف شده و همراه با شرک یهودیت و نیز تعامل و برخورد با تمدن اسلامی را نیز مد نظر قرار داد.

تمدن غرب از دوران رنسانس دچار تحولی شد که نه تنها اروپا بلکه تمام جهان را تحت تاثیر خود قرار داد. این تحول تا به امروز ادامه یافته و عینیت قابل تاملی در سراسر جهان در حوزه های مختلف

بسیاری از اندیشمندان تاریخ از افلاطون در کتاب «جمهور» گرفته تا تامس مور در کتاب «توپیا» تا ابونصر فارابی در کتاب «اندیشه های اهل مدینه فاضله» از دغدغه خود برای ایجاد یک جامعه آرمانی سخن رانده اند. در این میان بخشی از این اندیشمندان به جهان غرب و برخی به مشرق زمین تعلق داشته اند و بر این اساس، راهبردها و دغدغه های متفاوتی را در شکل دهی به جامعه آرمانی خود مد نظر قرار داده اند. سخن گفتن از ماهیت تمدن غرب نیازمند بررسی موشکافانه از یک سو در سیر تاریخ بشر و از سوی دیگر در سیر افکار اندیشمندان و فلاسفه مغرب زمین در زمینه شناخت عالم، انسان و ماهیت حیات می باشد.

اصولا تقسیم جهان به غرب و شرق، خود جای بحث و تامل دارد؛ چرا که این مسئله، امری نسبی است و می توان غرب و شرق را به نسبت قرار داشتن در هر نقطه از زمین تعریف نمود. در هر صورت، مسلم است که تمدن یا سرزمین غرب، لقبی است که از قرن ها پیش به منطقه اروپای فعلی اطلاق می شده است. در بررسی تمدن غرب باید نظر به مفهوم و ماهیت کهن و نوین از تمدن غرب داشت. در این راستا، از منظر تاریخی و در یک تحلیل کلی، تمدن غرب، هویتی است که در بردارنده یا میراث دار تمدن های یونان و روم باستان و امپراطوری بیزانس در اروپا می باشد و شاید از این باب، باید آن را در مقایسه با تمدن های باستان سایر نقاط جهان همچون مصر، ایران و چین مورد بررسی قرار داد. از نقطه نظر فرهنگی و مذهبی، جهان غرب از دوران باستان در یونان و روم همواره درگیر مفاهیم خدایان چندگانه، آیین های پاگانسی و تفکرات الحادی بوده است و به نظر می رسد که نسبت به سرزمین های شرق میانه و ناحیه بین النهرین، فاصله بیشتری با مفهوم خدای واحد و تعالیم انبیای الهی داشته است. هر چند که ظهور حضرت عیسی (ع) در منطقه فلسطین فعلی و تسلط اروپاییان بر این ناحیه که به تدریج منجر به ورود و گسترش آیین مسیحیت به جهان غرب گردید را می توان نقطه عطف یا مبدا تغییر، حداقل در بخش هایی از فرهنگ و تمدن

و فریبنده دارد، اما در عمل بشر را از بسیاری از مولفه های آرامش و سعادت واقعی دور ساخته و حتی محیط زیست را که بستر زندگی و حیات وی است، در معرض خطر و نابودی قرار داده است. این امر در مورد ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز صادق است که زندگی سراسر دغدغه و شتابزده و جدای از واقعیت های فطری را برای بشر رقم زده است. از ابتدای قرن بیستم تا به امروز، تمدن نوین غربی، موفقیت های چشمگیری در رشد، سیطره و تحمیل ناعادلانه خود به سایر فرهنگ ها داشته است تا بدانجا که در برخی حوزه ها چون اقتصاد و سیاست، تحمیل کننده مناسبات اغلب ظالمانه و منفعت طلبانه برای سایر ملل و فرهنگ ها شده است.

لازم به ذکر است که زمینه های تاریخی و فرهنگی شکل گیری تمدن نوین غربی نیازمند بررسی های دقیق می باشد چرا که در پایان قرون وسطی که سرزمین های اسلامی نسبت به اروپاییان در اوج قدرت و پیشرفت علمی قرار داشتند، ورود اندیشمندان مسلمان به اروپا و ترجمه آثار علمی آن ها توسط اروپاییان، نقش مهمی در شروع پیشرفت های همه جانبه علمی غربیان داشته است. اما اینکه این علوم در ادامه و در بستر فرهنگ، تفکر و فلسفه غربی چه سیری را طی کرده و یا دچار چه تحولات بنیادین شده که چنین تمدن مادی گرا و به دور از خدا و معنویات را شکل داده، جای سوال و تدبر دارد. به نظر می رسد که انحرافات شکل گرفته در مسیحیت، تعالیم یهود و دوری از فرهنگ اصیل اسلام بعد از پیامبر عظیم الشان اسلام که هر سه این مذاهب (به شکل انحراف یافته خود) بر اروپاییان تاثیر گذار بوده است، در بستری از فرهنگ کفر گرایانه یونان و روم باستان، در شکل گیری تمدن نوین سراسر ظلمت و مادی گرای غرب موثر بوده است. سوالی که در اینجا مطرح است، این می باشد که آیا مناسبات شکل گرفته در بستر تمدن ظلمانی غرب، آخرین تلاش و نهایت دستاورد بشر است یا اینکه در پی این ظلمت فراگیر، روشنایی در راه است؟

فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی داشته است. اگر غربی ها در دوران باستان توجه ویژه ای به خدایان چندگانه و نقش آن ها در عالم و زندگی خود داشتند، از دوره رنسانس توجه خود را به انسان به عنوان مهم ترین عامل و حتی قدرت موثر بر عالم و زندگی معطوف کردند. در واقع بشر غربی که در دوران باستان، خدایان چندگانه را مورد پرستش قرار می داد، در دوران نوین روی به ستایش انسان آورد. این نوع جهان بینی منجر به شکل گیری اندیشه ای با عنوان «مانیسم یا انسان گرایی» گردید که انسان را محور ارزش ها قرار داده و اصالت را به خواست و اراده او می دهد. اگر بخواهیم این امر را در بستر تعالیم ناب اسلامی تحلیل نماییم، باید گفت که انسان غربی از دوره رنسانس به بعد، افسار خود را به دست نفس اماره خویش سپرد. این امر در ادامه منجر به ظهور اندیشه لیبرالیزم گردید که قائل به آزادی انسان در همه امور بود که نتیجه آن بروز رفتارها و هنجارهایی بود که بنیان اخلاقیات را متزلزل نمود. متفکران غربی در این زمان بر اساس بنیان های فلسفی انسان گرایانه، ساختارهایی را در حوزه های مختلف زندگی همچون اقتصاد، فرهنگ، هنر، سیاست، معماری، روابط فردی و اجتماعی و ... تعریف نموده و طراحی کردند و بدین ترتیب سبک جدیدی از اندیشیدن و زندگی را برای انسان ارائه نمودند که بسیاری از ابعاد فطرت بشر را نادیده گرفته یا در تضاد آشکار با آن بر آمده است.

شاید بتوان سه مقوله انسان، علم و طبیعت را عناصر اصلی در ماهیت تمدن نوین غرب دانست. به نظر می رسد که متفکرین و پایه گزاران تمدن نوین غرب با نظر به خود و خدا، این تلقی را پیدا کرده اند که انسان می تواند به عنوان یک موجود با قابلیت های بسیار زیاد و ناشناخته، در برابر خداوند، قد برافراشته و ابراز وجود نماید و در این راه به علم و دانش خود متکی شده و از آن به عنوان ابزاری جهت سیطره بر طبیعت و استفاده از آن تا بدانجا که نفس تمایل داشته باشد، اقدام نماید. این رویکرد، به خصوص در قرن بیستم، منجر به پیشرفت های قابل تاملی در زمینه تکنولوژی و ساخت ابزار آلات توسط بشر شده است که هر چند ظاهری زیبا

اهمیت ولایت

صادق خلیلی

حکومتی که این طور نباشد، این ولایت نیست؛ یعنی حاکمیتی که اسلام پیش‌بینی کرده است، نیست. حقیقت ولایت الهی این است: ارتباط با مردم.

از طرفی ولایت هم در تکوین عالم از حیث درجه وجودی و جایگاهی که در نظام آفرینش دارد مطرح است و هم در تشریع عالم که همان ولایت اعتباری الهی است مد نظر است. حضرت امیرالمؤمنین شأن و مقام و فضیلتی که برایشان مطرح است که از عصمت و علم لدنی ... تا فضایل کامل اخلاقی را بدون ولایت تشریعی نیز باز دارا هستند یعنی آن وقتی که ایشان در مسند حکومت نبودند هم این فضایل برایشان مطرح بود اما ولایت تشریعی و اعتباری که همان حکومت و اداره مردم است بابتی است که ولایت تکوینی ایشان که متصل به منبع رحمت و حکمت الهی است برای مردم باز می‌شود و همه ی انسان‌های تحت فرمان ایشان از این ولایت الهی برخوردار می‌شوند.

نکته مهم دیگر اینکه ولایت، محل امتحان و هدایت الهی است. که متأسفانه در طول تاریخ با بی توجهی به این نشانه الهی گمراهی‌ها و شکست‌های تاریخی بسیاری رقم خورده است. ولایت، اسلام مجسم است و وقتی در کنار قرآن قرار گیرد می‌شود تفسیر زنده قرآن کریم. چیزی که پیامبر در میان ما به امانت گذاشته است ولایت و قرآن است. تمسک به این دو انسان را به صراط هدایت رهنمود می‌سازد و راه را از بیراه به انسان می‌نماید.

از اساسی‌ترین و حیاتی‌ترین مباحث بنیادین اعتقادی و معرفتی موضوع ولایت است. پس از توحید، ولایت مهم‌ترین و اساسی‌ترین موضوع زندگی بشریت است. ولایت، معنای عجیبی است. اصل معنای ولایت، عبارت از نزدیک بودن دو چیز با یکدیگر است. فرضاً وقتی که دو ریسمان، محکم به هم تابیده می‌شوند و جدا کردن آن‌ها از یکدیگر، به آسانی ممکن نیست، آن را در عربی «ولایت» می‌گویند. ولایت، یعنی اتصال و ارتباط و قرب دو چیز به صورت مماس و مستحکم با یکدیگر. همگی معنای‌ای که برای «ولایت» در لغت ذکر شده است - معنای محبت، معنای قیومیت و بقیه معانی، که هفت، هشت معنا در زبان عربی هست - از این جهت است که در هر کدام از این‌ها، به نوعی این قرب و نزدیکی بین دو طرف ولایت وجود دارد. مثلاً «ولایت» به معنای محبت است؛ چون محبت و محبوب، با یکدیگر یک ارتباط و اتصال معنوی دارند و جدا کردنشان از یکدیگر، امکان‌پذیر نیست.

اسلام، حکومت را با تعبیر «ولایت» بیان می‌کند و شخصی را که در رأس حکومت قرار دارد، به عنوان والی، ولی، مولا - یعنی اشتقاق کلمه ولایت - معرفی می‌کند. معنای آن چیست؟ معنای آن، این است که در نظام سیاسی اسلام، آن کسی که در رأس قدرت قرار دارد و آن کسانی که قدرت حکومت بر آن‌ها در اختیار اوست، ارتباط و اتصال و پیوستگی جدایی‌ناپذیری از هم دارند. این، فلسفه سیاسی اسلام را در مسئله حکومت برای ما معنا می‌کند. هر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سعادت محمدی

سردبیر: محمد علی ابراهیمی

هیئت تحریریه:

آقایان: رضا رهبر، صادق خلیلی، محسن نوروزی

خانم‌ها: سراج، ظهیری

پذیرای نظرات، پیشنهادات و انتقادات شما هستیم.

وب نوشت:

ahd57.blog.ir

کسانی که مایل هستند می‌توانند مقالات خود را به پست الکترونیکی ارسال کنند تا پس از بررسی، مقالات منتخب در نشریه چاپ شوند.

پست الکترونیکی

ahd.57@chmail.ir

این نشریه با حمایت مادی و معنوی اداره کل امور فرهنگی دانشگاه اصفهان چاپ و منتشر می‌شود.